

۷۰

۱۲۱

# گزیده مآبی از گفتارهای عرفانی

فروردین ۱۳۹۳ (قسمت سوم)

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)

صد و هشتاد و سوم

بهار ۱۳۹۳

# فهرست

جزوه صد و هشتاد و سوم

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجزوب علیشاه)

فروردین ۱۳۹۳ (قسمت سوم)

صفحه

عنوان

- در مورد حضرت موسی و داستان سامری / میل به ترقی در همه‌ی انسان‌ها هست / بهشت یعنی جایی که هیچیک از این قیود نیست / در مورد حضرت آدم و هابیل و قابیل و نحوه‌ی ارتباط خداوند با انسان. .... ۸
- در مورد گُل و رسم تقدیم کردن گُل به دیگری / درباره‌ی گلستان سعدی / مراحل سلوک انسانی و صفات شیطانی و صفات رحمانی / صفتی که ما می‌دهیم بستگی دارد به آن نیتی که در آن عمل داریم / ما در دوستی آب زلال و در دشمنی سنگ خارا هستیم. .... ۱۶
- علّت گفتن مراحل از سلوک خودم و درس گرفتن فقرا / طی کردن مراحل سلوک به تدریج. .... ۲۲
- در مورد اهمیت جمعه و دستوراتی که برای این روز گفته شده است / اهمیت روز جمعه بر کار دنیایی مقدم شده

- است / در تأیید نماز جمعه اگر شرایطش باشد، نماز جمعه را  
 بعضی‌ها مثل همه‌ی نمازها واجب دانسته‌اند. ..... ۲۶
- ادعیه و عبادات مستحبّی که خود انسان می‌خواهد بکند  
 باید با اجازه باشد، اجازه هم این نیست که به فرد فرد  
 بگویند این کار را بکن، دستور بدهند / یکی از ائمّه  
 می‌فرماید: آن کارهایی که برای ابرار، حسنه تلقّی می‌شود و  
 کار خوبی است، برای مقرّبین گناه تلقّی می‌شود / مقرّبین  
 باید جز خدا را نبینند / تفاوت دستورات بر حسب حالات با  
 اجازه‌ی پیر. .... ۳۰
- دادن نسخه به مریض باید با اجازه‌ی طبیب باشد / در مورد  
 خواندن ادعیه / لزوم اجازه‌ی پیر در انجام دستورات از نظر  
 غیر درویش از نقاط انتقادی درویشی است و حال آنکه  
 نکته‌ی جالب و ترقّی معنوی درویش‌ها و سالک  
 به واسطه‌ی فهم اینهاست. .... ۳۳
- در مورد سیاست‌های امروز / راجع به عدم دخالت  
 درویشی در سیاست / ما حق نداریم کسی را لعن کنیم. .... ۳۷
- در مورد نعمت فراموشی / اگر نعمت فراموشی نبود، بشر  
 طاقت نداشت این همه ناراحتی ببیند / درباره‌ی  
 فراموشی‌هایی که اگر به آن بی‌اعتنا باشید، زیان بسیار

شدیدی بردید مگر متوجه شوید و درصدد جبران‌ش برآیید /  
راجع به فراموش کردن ذکر؛ اساس درویشی ذکر الهی است . .... ۴۱  
از یک طرف جمع کردن اسماء متبرکه در ادارات در پاکتی که  
از دیوار آویزان می‌شود و از طرف دیگر شکستن کاشی‌های  
کتیبه‌ی حسینی‌ی قم که آیات قرآن و اسامی ائمه داشت! /  
در مورد روز مادر و تولد حضرت زهرا / درباره‌ی *وَلَا تَجَسَّسُوا* /  
راجع به اهمیت اتحاد مسلمین / در مورد دعا و دوا . .... ۴۵  
فهرست جزوات قبل . .... ۵۵

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لاقلاً همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، برسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و برسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در مورد داستان سامری سؤالی رسیده است. سامری البتّه این سامریِ عراق نیست، اشتباه نکنید. این سامری عراق اصلاً شهر تازه‌بنایی است، در زمان اسلام بنا شده، اسمش هم «سَرَّ مَنْ رَأَه» بوده که مختصر شده: سامره. سَرَّ مَنْ رَأَه یعنی کسی که او را دید، خوشحال می‌شود. این معنی سَرَّ مَنْ رَأَه، سامراً ولی آن داستان سامره‌ای که ما می‌گوییم، شهر سامره‌ای بود که الان هم مثل اینکه هست (در تاریخ می‌نویسند شهر سامره)، سامری مربوط به آنجا بود. حالا به چه مناسبت اسمش را سامری گذاشتند، نمی‌دانم. البتّه طبق این فیلمی که نشان دادند از بنی اسرائیل نبود ولی خودش را به بنی اسرائیل چسبانده بود، یا به یکی دو کمک کرده بود، بنی اسرائیل هم او را به حساب می‌آوردند. چطور شد که این سامری این بت را درست کرد؟ سامری درست نکرد، خدا درست کرد وقتی هم خداوند می‌خواهد کاری را بکند، برایش فرق نمی‌کند که به دست سامری بکند یا به دست یکی دیگر. حالا شانس یا بدشانسی این سامری این بود که این کار را به او سپرده بود، خدا توسط او رفت، (به قول ما دیکچول آورد، بیدختی‌ها می‌فهمند). وَاَلَا سامری خیلی مطرح نبود البتّه شاید کمک‌ها، یک

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۲۴ ه. ش.

چیزهایی به بنی اسرائیل کرده بود، مورد توجه بود. سامری می‌گوید که وقتی نماینده‌ی الهی پیش تو آمد یعنی حامل پیام، آمد پیش تو، دیگران ندیدند، من دیدم. دیدم و وقتی که رفت از جای پای او گردی، غباری برداشتم، آن را پاشیدم. آن غباری است که به هر بی‌جانی پاشانند، به زبان می‌آید. من این کار را کردم. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ امین وحی بود، این غیر از امینی است که وحی را از بالا باید تا پایین بیاورد ولی در همین جا که موسی خبر شد به هیچکس نگفت، این همه بنی اسرائیل هم بودند. ندارد که سؤال کردند، فقط حضرت موسی می‌فرمود به قول *تورات* نمی‌دانم بیهوه. (بیهوه یا یک چیز دیگر) این می‌آید و او به من گفته از این طرف بروید، او هم اشتباه نمی‌کند. ولی اینها اطلاعات دیگری از این وضعیت نداشتند. حالا این سامری یک حقه‌بازی می‌خواست بکند و به علاوه یک فرصت‌طلبی و جاه‌طلبی داشت، می‌خواست از این استفاده کند. میل به ترقی در همه‌ی انسان‌ها هست، از خوب و بد، میل به ترقی هست. نمونه‌اش این است که خیلی از پیغمبران، وقتی که صحبت پیغمبر ما شده می‌گویند مثلاً یک عباراتی، مثلاً خاک پای او بودیم، یک چنین چیزی و دلشان می‌خواهد که او بشوند، منتها هر کسی را خدا جایی داده. این سامری هم شاید دلش می‌خواست، نمی‌دانم، شاید ان شاء الله آن اول‌ها آدم خوبی



بوده، که می‌گوید: *بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا*، آن چیزی را که، آن پیام‌آوری را که دیگران ندیدند من دیدم. شاید اول عمرش، اول هایش خوب بوده. مترصد بود که بر دیگران برتر و بهتر باشد. این را هر شخصی مترصد است. منتها یک شخص با تواضع و خود را کوچک شمردن از همه و خدمت به همگان می‌خواهد که ترقی کند، یکی با کبر و غرور و پول خرج کردن و مثل قارون، مثل همین سامری، از این راه.

البته اقوالی هست که بعضی گفته‌اند سامری اصلاً بنی اسرائیل نبود، از همان قوم مصری‌ها بود و دیده بود که حضرت موسی تمام جواهرات خانواده‌های مصری را گرفتند و پیش‌شان است. خواست اینها را هم از چنگ موسی درآورد، هم در اختیار خودش باشد، یک چنین کاری کرد. این هم یک روایت است. اما اینکه چطور شد در بین این همه جمعیت، خداوند یک سامری را انتخاب کرد که او دیدش باز بشود که ببیند؟ چون همه که نمی‌بینند. همان زمان پیغمبر ما هم همه که نمی‌دیدند. جبرئیل که می‌آید پیام می‌آورد کسی نمی‌دید، فقط آن حالت وحی که بر پیغمبر نازل می‌شد، حال ظاهری‌شان دیده می‌شد. مردم مواظب بودند و دیده‌ای هم نداشتند. این هم مثل اینکه همانطوری که

خود انسان‌ها تکامل پیدا می‌کنند، قوای انسان‌ها هم تکامل پیدا می‌کند. آن بشر اولیه فرض کنید حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حوّا، اینها مدّتی در بهشت بودند. بهشت یعنی چه؟ یعنی همان جایی که هیچ‌یک از این قیود نیست، زندگی آرام و راحتی دارد. بعد هم که تبعید شدند، دیدند آدم و حوّا که هم خودشان را از بهشت بیرون کردند و هم شیطان و اصحاب او را هم از بهشت بیرون کردند. در بهشت جا ندارند ولی برای ما جا دارند. آن اوّل ارتباط با خدا داشتند. ارتباطشان با خدا هم به نحوی بود که می‌دیدند. آیات را که بخوانید، دستوراتی که به آدم داده شده و این دستورات و اینها همه ارتباط مستقیم بود. خداوند مستقیماً قابیل را مجازات کرد، گفت بروید. بعد قابیل که تبعید شد، مدّت‌ها خود آدم و حوّا تنها بودند. فرزندان‌شان همین دو تا بودند که یکی‌شان یعنی قابیل تبعید شد و خداوند به آدم امر کرد که با او ارتباطی نداشته باش.

خداوند اوّل آن چشم معنابین را از آدم نگرفت، داشتند. به تدریج تیره شد، مثل اینکه نمره‌ی چشم‌شان زیاد می‌شود، آنهایی که چشمشان ضعیف است، یا مثل اینکه دائم عینک دودی می‌زنند، سیاهی‌اش بیشتر می‌شود. قبلاً ارتباط بین خداوند و این انسان بیشتر بود، این انسان چقدر تنزّل کرد که کم‌کم این ارتباط‌ها را از او گرفتند. این است که شاید ممکن هم هست

اگر ما بخواهیم به وضع زندگیِ حالایِ مان تفسیر کنیم، بگوییم اینها کنایه است، اولاً این قسمتش را همه می‌دانند که پیامِ پیام‌آور از جانب خداوند، خداوند مرحله‌ی الحیّ است، حیات، یعنی الی‌الابد حیات دارد بنابراین پیام‌آوری هم که از او می‌آید، همان گرد پایش هم حیات می‌دهد. این است که این سامری این را می‌دانست، حالا نه به آن صورت ولی این را می‌دانست. مترصد بود، وقتی موسی حالت وحی داشت بعد که تمام می‌شد، همانجا گرد و خاک برمی‌داشت، به قصد اینکه این جای پای آن پیام‌آور است. صحیح هم بود برای اینکه موسی وقتی جان گرفت، آن جانش همان جانی است که خداوند داده، همان جانی است که در یک لحظه هزار تا جان می‌آفریند. البته خیلی از این داستان‌ها را ما شاید حالا نتوانیم تفسیر کنیم ولی به هرجهت عبرتِ ما می‌شود، برای ما عبرت هست. چرا این آقای سامری، (ببخشید من می‌گویم آقای سامری، برای اینکه اشتباه نکنند خانم سامری بگویند) و به علاوه برای اینکه این سامری که این طلاها را جمع کرد، از جمع کردن طلاها چه نظر داشت؟ ممکن است در اوّل نظرش این بوده که همه‌ی طلاها دست خودش باشد قدرت پیدا کند، شاید هم از اوّل می‌خواست که یک بُتی بسازد. چرا بعد که این طلاها را به او دادند، به فکر بت افتاد؟ به فکر این نیفتاد که ساختمانی بسازد؟

اینها خاطره‌ی گذشته بود و منتها از گذشته‌اش توبه نکرده. آثار آن روحیه‌ی گذشته در ذهن او بوده و در ذهنش هست، برای اینکه نگفتند توبه کرده. این فیلم «ده فرمان» اتفاقاً از بعضی جهاتش بسیار خوب است، این را نشان می‌دهد. چون از گذشته‌اش، به فکر همان طلا افتاده. به قول یکی از همان دانشمندان و فضلا و اینها می‌گفت که بنی اسرائیل آنقدر به پول و طلا، (پول هم همان طلا بود دیگر)، علاقه‌مندند که حتی خود خداوند برای اینکه ذهن اینها را از سایر اله‌ها بردارد و متوجه کند، یک خیمه‌ی اجتماع دارند، یعنی مسجد، همانی که ما می‌گوییم مسجد، هر جا که خیمه می‌زدند، یک خیمه‌ی اجتماع بود که همه‌ی اینها را در بر می‌گرفت و عبادتگاه اینها بود. در آن خیمه، شرح ساختمانش و اینها را بخوانید، اینقدر طلا مصرف کردند و حال آنکه در مسجد که مال مسلمین است اصلاً طلا مصرف نمی‌کنند یعنی فرق نمی‌کند، می‌گویند تمیز و منظم باشد ولی در آنجا پرده‌ها از طلا، شمعدان‌های طلا، همه چیز از طلا که هم طلا در دستشان نماند و هم اینکه اینها که طلا خیلی دوست دارند، ببینند در این خیمه هم پرتلاست، لابد خود خدایش هم خیلی طلا دارد. البته خیلی‌ها روی عناد و دشمنی که با اینها دارند، چنین چیزی گفتند ولی ممکن هم هست. هر ملتی، یکطور است. در خبر اینکه سامری چه کار کرده و

مردم بنی اسرائیل برگشتند و رفتند بُت پرستیدند، اینطوری در قرآن بیان شده که خداوند به موسی فرمود: بیا کارت دارم، وعده‌ی مشخصی گذاشتند که مثلاً صبح روز یک‌شنبه بیا. بعد حضرت موسی روز شنبه رفت، یک روز زودتر رفت. اشتیاقی داشته همانطوری که خودش هم فرموده. خداوند از موسی پرسید که چرا زودتر آمدی؟ موسی می‌گوید: وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى<sup>۱</sup>، من زودتر آمدم پیش تو، عجله کردم که تو خوشحال بشوی. خدا نفرمود که خوشحال شدم یا نشدم. معلوم می‌شود قبول کرد. بعد منتها این خبر را به او می‌دهد، می‌گوید که می‌دانی در غیبت تو چه شده؟ در غیبت تو سامری اینها را گمراه کرد. ما امتحانی شروع کردیم، سامری اینها را گمراه کرد. نمی‌گوید که من گمراه کردم، می‌گوید سامری گمراه کرد ولی خودش می‌فرماید من کردم که اینها را به فتنه واداشتم و سامری گمراهشان کرد. موسی عَلَيْهِ السَّلَام چه بگوید؟! خودت کردی در واقع، خودت هم... مال توست، همه چیز مال توست. ملت، اعتقاداتشان، همه چیزهایشان همه به دست توست. هر کار می‌خواهی بکن، در واقع مثل اینکه این بیان حال او بود که بعد که موسی عَلَيْهِ السَّلَام آمد و دید که بله، همه دور و بر آن گوساله جمع هستند و عصبانی شد و این دو تا لوحه، لایحه

ده فرمان دستش بود، پرت کرد رو به سمت آن گوساله آنش گرفت، سوخت خاکستر شد، خاکسترش را هم در دریا انداختند. خداوند فرموده بود یعنی این فرمایشات خداوند در این دو تا لوح، در این سنگ‌ها بود. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ چیزی عرض نکرد. خداوند خودش فرمود: دو تا سنگ مثل همان سنگ‌ها بردار بیاور. نمی‌گویند که می‌گویند بکنند، می‌گویند من فرمان‌ها را روی آنها خواهم نوشت، علاقه مند بود که آن فرمان‌ها برسد. این است که حضرت دستورات زیادی دادند، این ده فرمان شاید هم از این جهت عَلم شده که خداوند گفت من خودم یک نسخه‌ی دیگر چیز می‌کنم. به هر جهت در داستان‌های موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و همه‌ی این داستان‌هایی که در قرآن گفته شده در هر گوشه‌اش، ریزه‌کاری‌اش خداوند خواسته است که ما را تربیت کند. ان شاء الله خدا موفّق باشد ما موفّقیت همه را می‌خواهیم. اینجا هم ان شاء الله موفّق باشد که ما را اصلاح کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

این هدیه و تقدیم گل به دیگری کردن، معلوم می‌شود از خیلی قدیم هم رسم بوده، گل چه فرقی با یک علف دیگری دارد؟ ولی گل را تقدیم می‌کنند و این رسم لابد از زمانی است که بشر به کشاورزی بیشتر تعلق داشته. گل یک مرحله‌ای از گیاهان و نشان دهنده‌ی زحمت کشاورز است. نتیجه‌ی کار کشاورز، جلوه‌ی اولیه‌اش به صورت گل است. همه‌ی چیزهای کشاورزی گل می‌کند، البته گل بعضی‌ها محسوس نیست، دیده نمی‌شود. مثلاً گندم دیده نمی‌شود که گلش چیست؟

و حتی این تعبیر شده که چون در روزی که خداوند به بازرسی آمد و دید که یک روز آدم و حوا چون از آن درخت خورده بودند، فهمیدند لخت بودن بد است. تا آن روز هم لخت بودند، بعدش هم لخت، مثل همه‌ی حیوانات. منتها خداوند برای بشر، خودش لباس فرستاد: يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا<sup>۲</sup>، آیه‌ی قرآن دارد. لباس برایشان فرستاد که در دنیا هم با لباس باشند. در آنجا چون به این صورت بود، شرمنده بود، مرتب می‌خواست یک برگ از گیاهان بگیرد، چیز دیگری هم که نبود، نه کارخانجات پارچه‌بافی بود، نه روزنامه بود که به خودش بگیرد،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱/۲۷/۱۳۹۳ ه. ش.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۶.

هیچی نبود جز گیاهان. هر گیاهی دست برد، آن گیاه خودش را بالا کشید، یک کاری کرد که آدم دستش به برگش نرسد، جز انجیر، که انجیر دلش سوخت که یک بنده‌ی خدا می‌خواهد خودش را بیوشاند، خجالت می‌کشد، دیگران کمکش نمی‌کنند. این است که بعضی‌ها می‌گویند خدا از انجیر خوشش آمد که اینطور صفتی دارد و بنابراین میوه‌ی انجیر را گوارا کرد و حتی پوستش هم خورده می‌شود، دیگر پوست کردن ندارد. بعضی‌ها می‌گویند که نه، خداوند عصبانی شد به این معنی که کسی را که من غضب کرده‌ام، تو دلت به او می‌سوزد؟! گناهکاری و مجازاتش کرد، انجیر را مجازات کرد که دیگر انجیر گل نمی‌کند.

حالا منظور این صحبت گل است. در زندگی خودمان که این معلوم می‌شود این گل از قدیم هم یک قدری این خاصیت را داشته است.

در مقدمه‌ی گلستان سعدی که هم شاعر بزرگی بود، هم فیلسوف و واقعاً دانشمند بزرگی بود و هم سیّاح و درویش فقیر راه‌رفته‌ای که مراحل سلوک را طی کرده بود. خودش می‌گوید یکی به من خلاصه التماس دعایی کرد، (یک چنین عبارت‌هایی)، که در حالات خاصی که برایت رخ می‌دهد از ما هم یادی کن و یک سوغاتی از آن عوالم برای ما بیاور. سعدی می‌گوید وقتی به گلستان



رسیدم، غرق در گلستان شدم، «بوی گُلَم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت» این در واقع آن خاصیت زندگی معنوی را می‌رساند که معلوم می‌شود خودش در این مراحل، رفته و برگشته، که انسان دیگر هیچ چیزی را، خاطراتی که فراموش نمی‌کند ولی در اینجا اصلاً فراموش می‌کند. «بوی گُلَم چنان مست کرد» که دیگر من که برگشتم از گلستان، یعنی از آن حالت آمدم، همان رفیقم گفت چه آوردی؟ آنوقت می‌گوید که «از گلستان من بَبَرورقی» یعنی یک برگی.

گُل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد

گلستانی که سعدی در آن روز به ثمر رساند، امروز یک ورق از آن گلستان، به گُل‌ها می‌ارزد منتها این گُل نشانه‌ی یک عالمی است که نه حرف در آن هست، نه نوشتن در آن هست، نه سوادِ کاغذنویسی در آن هست. این گُل است ولی در گلستان سعدی همه‌ی اینها هست چون آن در عالمی است که جز خداوند عمر ابدی ندارد به آن گُل، عمر ابدی نمی‌دهند چون از عوالم غیر مداوم آمده است ولی گُل از عالمِ هُوَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ آمده است. بنابراین ارزشش در نظر بشر چون می‌فهمد و می‌بیند بیشتر است تا آن گُل‌ها. اما غافل نباشید از گُل‌های مختلفی که در این امثال

کتاب *گلستان* هست. می‌شود گفت در رأس بزرگانی از این قبیل، سعدی قرار دارد و همچنین بزرگان دیگری داریم. کتاب‌های اینها را بخوانید. البته فقط قرآن است که ولو معنی آن را نمی‌فهمیم باید بخوانیم ولی نوشته‌های این پیروان قرآن را وقتی می‌خوانید باید معنایش را بفهمید. البته شعرا و نویسندگانی که در عالم سلوک بوده‌اند، خیلی‌ها را ما وقتی می‌خوانیم آن حالت را احساس می‌کنیم. در این صورت با همان روش او منطبق هستیم ولی گاهی احساس نمی‌کنیم، یا او جلوتر رفته و ما عقب هستیم یا بالعکس است. در اینجا هم باید این بهره را ببریم، بدانیم که در راه ما همین مسأله، همین چیزها بوده است.

خیلی اوقات دیده شده اشخاصی که در زندگی معمولی‌شان خیلی آرام و ملایم هستند، هیچ سروصدایی ندارند ولی در بعضی مواقع چنان برافروخته می‌شوند که انسان باور نمی‌کند، این شخص همان شخص است. برای اینکه این در مراحل سلوک انسانی است. چون خداوند انسان را بعد از تمام مخلوقاتش آفریده و در واقع از هر کدام از آنها یک پنجه گل برداشته و در این انداخته. بنابراین مجموعه‌ی تمام این صفات و این اخلاق هست. آنوقت این صفات و اخلاق دو قسمت شده: صفات شیطانی و صفات رحمانی. غالب اوقات هم یک صفتی در بعضی مواقع، شیطانی

است در بعضی مواقع، انسانی. این بستگی به نیت شخص دارد، که آیا نیتش چه بوده؟ اگر نیت، انسانی بوده، خدایی بوده، کار خدایی است، اگر نه که نه. به قول شاعر که می‌گوید: ای برادر تو همه اندیشه‌ای، (حالا اگر این مخاطبش یک برادری باشد، می‌گوید ای برادر! اگر مخاطبش خانم‌ها باشند، خودش را می‌گوید، من برادر شما):

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل، گلشنی

ور بود خاری، تو همیشه گلخنی

صفتی که ما می‌دهیم، بستگی دارد به آن نیتی که در آن عمل داریم. به همین جهت بعضی سلاسل یا بعضی اساتید تربیت معنوی و رهبر سلوک معنوی، تمام همشان صرف خالص کردن نیت بوده. یک کاری که خیلی با خلوص نیت می‌کنید، یک وقت آن آخر متوجه می‌شوید که این خلوص کامل نداشت. برای اینکه می‌خواستید، هدفتان این بود که یک کار حسابی بکنید که خدا خوشش بیاید. نه خوش آمدن چیزی، یعنی هدفتان آن بود. هدف آن نباشد. هدف باید آن باشد که هر چه خدا می‌خواهد همان انجام می‌شود و جلوه‌ی این در زندگی عادی ما هم باید باشد.

یعنی به تمام مشکلات زندگی که هست، خو کنید یعنی خویتان  
منطبق با آن باشد، آرام باشید، نه اینکه «آرام باشید» یعنی به قول  
آن چیزی که اینها از درویشی می‌خواهند، آنطور باشید، درویشی  
لاقید باشید، نه! همین اصطلاحی که به کار بردیم و می‌گوییم: ما  
در دوستی آب زلالیم و در دشمنی سنگ خارا، اینطوری باشید.  
به هرجهت بحث این بود که گل مظهر و نماینده و همچنین یادآور  
ماست که زندگی باید به زیبایی و قشنگی گل باشد. حالا خودتان  
زندگی‌تان را به این نحو انجام بدهید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

اینکه گاهی (گاهی نه، خیلی زیاد شده) از خودم حرف می‌زنم، از نظر خودم نقص است، عیب است ولی از نظر شما البته، عیب تلقی نمی‌شود و برای شما می‌تواند درس باشد. یعنی در واقع من یک مرحله‌ای از سلوک خودم را گفته‌ام. غیر از اساتید سلوک من که در درجه‌ی اول حضرت صالح‌علیشاه بودند، از بسیاری از فقرای راه‌رفته و اینهایی که می‌دیدم مورد مثلاً تأیید حضرت صالح‌علیشاه هستند حرف‌هایی، چیزهایی می‌شنیدم. من جمله از این اشخاص مرحوم حاج سیّد علی آقا روح‌الامین بود. شاید خیلی‌ها غالباً دیده‌اید، خیلی وقت نشده رحلت کرده. شاید بعضی‌ها از یک جهاتی از او ایراد می‌گرفتند، حالا بجا بود یا نابجا بود کاری نداریم، به آن مرجع محاکمه نمی‌خواهیم باشیم ولی درویش کارکرده و راه‌رفته‌ای بود. من جمله وقتی حضرت صالح‌علیشاه می‌آمدند، منزل حاج سیّد محمد هادی روح‌الامین یعنی پدر این و پدر روح‌الامین‌ها تشریف می‌بردند. بعد که پدرش رحلت فرمودند، تهران که تشریف می‌آوردند، منزل این حاج سیّد علی آقا پسرش می‌رفتند. در همان منزل بود و آنجا هم ایشان می‌رفتند بعداً هم که او منزلش را عوض کرده بود که منزل خیلی مفصل و اعیانی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۲۸ ه. ش.

بود، وقتی ایشان از گناباد به تهران منزل او تشریف آوردند، خودش رفت یک نیم طبقه‌ای، مثل اینکه در یک اتاق، خودش و همه‌ی زندگی‌اش را جمع کرده بود. تمام منزل را در اختیار حضرت صالح علیشاه و رفت و آمد ایشان گذاشته بود. ما هم می‌رفتیم دیدن حضرت صالح علیشاه در همان منزل بودیم، می‌دیدیم، مثل منزل خودمان رفتار می‌کردیم. بعد یک سفری، وقتی بعدها منزلی در خیابان فرهنگ گرفتیم، من در آن منزل می‌نشستم، تهران کار می‌کردم. یک مرتبه ایشان تشریف آورده بودند، رفتند منزل دیگری گرفتند. سفر بعدی که شد، من نرفتم یعنی مجال پیدا نکردم برای اینکه وقتی خبرش را دادند دو روز بعد تشریف آوردند و خودشان هم به من نوشته بودند منزلی نگیری، همانجا باشی. دیگر من تغییر منزل ندادم ولی خیلی به تنگی بودم، همین پسر دوّم من، خیلی کوچک بود، خیلی ناراحت بودم که دست‌تنگم، یک مرتبه ناراحت شده بودم، عصبانی و فلان از این تنگی جا، وسط غرزدن، که غر می‌زدم، نمی‌دانم به کی غر می‌زدم، یک مرتبه یادم آمد که این حاج سیّد علی آقا روح‌الامین که در درویشی مرد بزرگی شده، با وجود اینکه رفت و آمدهای زیادی، اعیانی، تجاری داشت، تمام منزلش را در اختیار حضرت صالح علیشاه گذاشته بود که به صورت ظاهر، نسب ظاهری نداشتند و خودش که همیشه آزاد بود در یک

اتاق کوچکی زندگی می‌کرد و به این، افتخار هم می‌کرد و حالا من که فرزندشان هستم، نسب دارم، از اینکه به من گفته‌اند: همینجا که جایم تنگ است، بمان. غر می‌زنی؟! وای بر من، این یکی از قدم‌های سلوکی من بود. برای اینکه حاج سیّد علی آقا جز فرمایش ایشان چیزی نمی‌دید.

داستان‌هایی هم از حاج سیّد علی آقا می‌گفت، مرحوم آقای حاج شیخ عماد هم از مشایخ بزرگوار بودند و از لحاظ نسب هم نوهی مرحوم حاج ملاّ هادی سبزواری، که استاد آقای سلطان‌علیشاه بوده. فرمودند در مجلسی نشسته بودند و آقای حاج شیخ عماد همیشه دست راستشان نشسته بود. یکی از فقرایی که تازه مشرف شده بود، روبه‌رو نشسته بود و هم‌اش نگاه آقای حاج شیخ عماد می‌کرد. یک دفعه حضرت صالح‌علیشاه متغیّر شدند (ظاهر متغیّر، والاّ نه اینکه غضب کنند)، خطاب به آقای حاج شیخ عماد کردند، خیلی هم احترامش می‌کردند، فرمودند: اینطور درویش تربیت می‌کنید؟ اشاره کردند که این اصلاً توجّه ندارد. آقای حاج شیخ عماد یک لرزشی احساس کردند. البتّه این صحبت مال بزرگان است، من بچه و جوان بودم و احساس اهمّیت این مسأله را نکردم. بعدها توجّه داشتم.

البتّه مرحوم ابوالحسن مصداقی خدا رحمتش کند او هم

اول تشرّف خدمت آقای حاج شیخ عماد بود و واقعاً یک ارادت و توجّه قلبی داشت. آقای حاج شیخ عماد یک سفر به او فرموده بودند: می‌خواهیم برویم بیدخت بیا ما را برسان. برای اینکه در خدمت آقای حاج شیخ عماد باشد، آمده بود بیدخت. در بیدخت جلسه‌ی اوّل تا حضرت صالح علیشاه را دیده بود، دیگر اصلاً مثل اینکه آقای حاج شیخ عماد را فراموش کرد. این هم مراحل سلوکی است.

داستانی را (به نظرم در مثنوی است) می‌گویند: معشوقی داشت می‌رفت، همینطور عاشق پشت سر او بود. بعد معشوق گفت که چرا پشت سر من می‌آیی؟ خواهرم که از من خوشگل‌تر است، پشت سر من می‌آید. این که عاشق بود، سرش را برگرداند که ببیند کیست؟ آن معشوق گفت: برو دیگر، تو هم معلوم است دروغ می‌گویی، عاشق نیستی و الا اگر عاشق بودی دیگر از من بهتری نمی‌دید. من که گفتم، چرا برگشتی؟ اینها البته مراحل سلوک است، نباید ما توقع داشته باشیم که از همان اوّل، آخرین مراحل سلوک را داریم، نه! به تدریج است. من خودم به تدریج می‌رفتم ولی خیلی موارد را یادم است و به این طریق، همین‌ها چون یادم است، به موقع می‌توانم به اخوان هم بگویم، راه را ارائه بدهم، نشان بدهم.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در مورد اهمّیت جمعه و دستوراتی که برای این روز گفته شده، عمدتاً متکی بر این آیه است که خداوند می‌فرماید: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ. <sup>۲</sup> «فَاسْعَوْا» از سعی می‌آید، سعی یعنی دویدن با یک قدری عجله، راه رفتن با یک قدری عجله. کما اینکه در مورد حجاج که یک دستورشان سعی بین صفا و مروه است، در آن صورت یک اقدامی را می‌گویند باید به صورت هروله بردارید یعنی به صورت تندتر بردارید. این آیه اگر حرفِ همین ظاهر بود، مانعی نداشت که به جای فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ، بفرماید: ذَرُوا الْبَيْعَ وَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ، یعنی معامله، هرگونه کار دنیایی که دارید بگذارید، از آن به بعد یاد خدا باشید. یعنی کار خدا و این معامله‌ی دنیایی را هم‌ردیف شمرده است.

ولی در اینجا اول آن کاری را که مهم‌تر است، فرموده فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ، نمی‌فرماید شما چه کار می‌کنید؟ بعد فرموده است که مثلاً اگر کار دنیا دارید، ذَرُوا الْبَيْعَ، آنها را هم بگذارید. در اینجا اهمّیت روز جمعه بر کار دنیایی مقدّم شده است و یکی هم اینکه فرموده است که چه کار کنید چون الان یک کاری می‌کردید، ما می‌گوییم، فرض می‌کنیم کار دنیایی می‌کردید، که گفتیم: فَاسْعَوْا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی شب جمعه، تاریخ ۱/۲۸/۱۳۹۳ ه. ش.

۲. سوره جمعه، آیه ۹.

إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ. حالا این کار دنیایی را می‌گذارید، چه کار می‌کنید؟ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، با عجله به سمت ذکر خدا بروید. یعنی با تأکید، نه عجله‌ی بدون چیز؛ به فوریت، که از این عبارت استنباط هم می‌شود که از فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ بعضی‌ها جنبه‌ی وجوب گرفته‌اند. کما اینکه در تأییدِ نماز جمعه اگر شرایطش باشد، نماز جمعه را بعضی‌ها واجب دانسته‌اند، مثل همه‌ی نمازها. همانطوری که سر ساعت دوازده، (نه دوازده حالا، این دوازده جعلی است ولی دوازده واقعی یعنی ظهر)، نماز ظهر بر شما واجب است. نماز جمعه هم بر شما واجب است به شرط اینکه شرایطش باشد، که شرایطش مفصل است، چیزهایی نوشته‌اند، گفته‌اند.

به این طریق خداوند یک اهمیت خاصی به جمعه و نماز جمعه داده است. منتها در نماز جمعه همان شرایط را هم که فرموده‌اند، برای نشان دادن اهمیت نماز جمعه است و این هم که چون بدون آن شرایط آن نتیجه حاصل نمی‌شود، نماز جمعه در صورتی که به جماعت نباشد، صحیح نیست. یکی از شرایطش جماعت و جمع بودن است. به همین دلیل فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ یعنی بشتابید برای خدا. در مقابل، فرموده است که یک دقیقه یاد خدا بکنید بعد بروید باز پی کارتان، نخیر! فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ، یعنی آن بیع را کنار بگذارید، به جای آنکه دارید می‌کنید، فَاسْعَوْا إِلَى

ذَکَرِ اللَّهِ. که از این آیه تقریباً می‌شود استنباط کرد که تعطیل کردن جمعه برای کارهای دنیایی یکی از واجبات است.

اگر نگاه هم کنید در دین زرتشت (به نظرم) دوشنبه تعطیل است. در فرمایشات حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و دین یهود، شنبه تعطیل است و این تعطیل بودن شنبه اینقدر مهم است که در بعضی از موارد اگر کسی رفتار نکند، مجازات شدیدی دارد. همان حکمت که در آنجاست و خداوند آن دستور را داده، در روز جمعه‌ی ما هم هست. بنابراین فقرا هم طبق دستور آقای سلطان‌علیشاه باید روز جمعه را به خصوص از صبح تا ظهر را و تا وقت انقضای نمازهای جمعه، تعطیل کنند. کار دنیایی هم اگر دارند، مثلاً مغازه دارند، تعطیل کنند و از روز بعد از ظهر جمعه، به عکس، برکت دارد. برای اینکه فرموده است: فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ<sup>۱</sup>، وقتی که نماز جمعه تمام شد، منتشر بشوید در روی زمین از فضل خدا دنبال کار و کاسبی بروید: وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ.

منتها در اسلام، در فتاوا‌ی آقایان، در واقع این وجوب را نگفته‌اند. نه برای نماز جمعه، چون نماز جمعه هم شرایطی دارد که کمتر فراهم است. در همه‌ی مذاهب، یک روز تعطیلی دارند. در مسیحیت هم در اوّل ظهور حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ بعضی‌ها از همان

اول بلافاصله بعد از عیسی عَلَيْهِ السَّلَام دو دسته بودند. یک دسته می‌گفتند که تعطیل کردن روز شنبه و تبدیل شنبه به روز دیگری واجب است و آنها یک شنبه را تعطیل می‌کردند که الان مسیحی‌ها اکثراً یک شنبه را تعطیل می‌دانند ولی خیلی‌ها از همان اوایل، همان شنبه را تعطیل داشتند و ادامه می‌دادند.

این اهمیت نماز جمعه و روز جمعه است که اول فرموده: فَاسْعَوْا، کاسبی را بگذارید زمین، آنوقت اینها را با هم هم‌ردیف کرده یعنی کاسبی را زمین گذاشتید، یاد خدا بکنید، آن هم با توجه و با اهمیت دادن به آن، نه اینکه یادی بکنید و بروید. حالا ان شاء الله ما فقرا هم به این دستور، به این نحو باید عمل کنیم و ان شاء الله خداوند توفیق بدهد و ان شاء الله جامعه‌ی ما را هم آماده برای قبول همین دستور بکند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

این اصولِ دستوراتی که داده شده، اینها هر کدام خودش مستقلاً قابل اجراست و باید اجرا بشود و هم از ترکیب آنها با هم اصول دیگری در ذهن انسان پیدا می‌شود.

ادعیه و عبادات مستحبی که خود انسان می‌خواهد بکند، باید با اجازه باشد. اجازه هم این نیست که بعضی‌ها تصور می‌کنند که باید به فرد فرد بگویند این کار را بکن، دستور بدهند، نه! همین بحث‌هایی که در مجالس می‌شود، کتاب‌هایی که خوانده می‌شود، یا اینکه بحثی، صحبتی می‌شود، اینها همه منظور اجازه و دستوری است برای کارها. بعضی‌ها اشتباه می‌کنند که نه، دستور این است که شخصاً به من بگویند: این کار را بکن، این کار را نکن. اگر اینطور باشد که نمی‌شود. مثل اینکه یک وقتی شنیدم یک کسی، به دیگری گفته بود چرا نمازت را نخواندی؟ جواب داد: مگر به تو اجازه داده‌اند من را ارشاد کنی؟ و به من هم نگفته‌اند نمازت را بخوان. این نه تنها غلط استنباط کرده بلکه دیگران را هم به غلط می‌اندازد.

این مطلب را در نظر بگیریم و بعد فرمایش دیگری از ائمه هست که فرمود: حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ، اگر در بین بندگان

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۲۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

خدا، مؤمنین، ابرار قائل بشویم و یک عده‌ای هم مقرّبین، نزدیکان. می‌فرماید: آن کارهایی که برای ابرار، حسنه تلقّی می‌شود و کار خوبی هست، برای مقرّبین گناه تلقّی می‌شود یعنی یک امری که ممکن است در نظر یکی حسنه باشد، یکی دیگر نه. مقرّبین باید جز خدا را نبینند.

به این دلیل هم می‌بینیم حتّی ادعیه‌ای که هست و عباراتی که از بزرگان نقل شده، ظاهراً متضاد است. کما اینکه اگر یکی از درجات پایین در گرفتاری‌هایش بگوید: «هر چه خدا بخواهد، همانطور است، من نمی‌روم دنبالش» نه! این از ناحیه‌ی او گناه است. باید فعّالیتش را بکند، کارش را بکند، البتّه اگر توفیق پیدا کرد، توجّهش و توسّل معنویش به خداوند باشد. در بسیاری از امور و مسائلی که ظاهراً ضدّ هم به نظر می‌رسد اینها هر کدام بستگی به حالات مختلف است. تشخیص این حالت هم با مُجاز است یعنی با پیرِ شخص است، پیری که دارد. او تشخیص می‌دهد که این سالک در چه مرحله‌ای است و چه دستوری باید به او داده بشود؟ به این جهت است که فرموده‌اند باید با اجازه باشد.

ان شاء الله خداوند سیئات ما را تبدیل به حسنات کند،

۳۲ / گزیده‌هایی از بیانات فروردین ۱۳۹۳ (قسمت سوم)

فرموده است: **أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ**، بعضی کسانی که خداوند سیئه‌ی آنها را به حسنه تبدیل می‌کند. ان شاء الله ما را هم جزء آنها حساب بیاورد، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

یک بسم الله می‌گویم و می‌ایستم، برای اینکه می‌گویند از بسم الله جن فرار می‌کند. مسلماً در این سروصداها، یک افکار جنی هست می‌خواهم آن افکار فرار کند. همه‌ی خانم‌ها ساکت بشوند، یعنی بعد از بسم الله اگر صدایی شنیده شد، آن صدا دیگر جزء بسم الله نیست.

در زندگی خودمان، در دنیایی که الان هستیم، خداوند یکطوری تمام مراحل زندگانی معنوی را برای ما ارائه داده که ببینیم، دقت کنیم. مثلاً در بسیاری بیماری‌ها که دارید، اول خداوند به قول قُدما، مسهل می‌دهد، برای تنبلی مسهل می‌دادند. بعد که خوب می‌شد، این مسهل کارش را می‌کرد، آنوقت مُمزج می‌دادند یعنی به عکس آن مسهل. در خود درمان‌ها، برای بعضی کسالت‌ها که دستورات دوائی یا غذایی که اول می‌دهند غیر از بعدی‌هاست. اگر فرض کنید شما مثلاً در دفاترتان، دفاتر یادداشت و خاطراتان بنویسید که فلان کسی امروز صبح تب داشت و عصر خوب شد و باز دوباره تب کرد. یک شرح حال اینطوری بنویسید و بعد بگویید دکترها اول این غذا را دادند، این دوا را دادند. این نسخه را به هر کسی که مریض بشود که نمی‌توانید بدهید، گاهی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۲۹ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)



می‌دهند و بعد مریض، مریض‌تر می‌شود، نه! باید با اجازه‌ی طبیب باشد یعنی طبیب ببیند و تجویز کند.

همین‌طور در ادعیه. حالا این برای ما یک مشکلی است که ادعیه‌ی ما همه‌اش به زبان عربی است و همه خوب متوجه نمی‌شوند ولی این حسن را باز دارد که خیلی جاها شاید هم معنی آن را اصلاً نفهمید، نمی‌دانید. چون نمی‌دانید، نفهمید بهتر است. بارها مثال زده‌ام در خود دعای کمیل که خیلی هم مشهور است، همه می‌خوانند. بسیار هم دعای بزرگی است، دعای با اهمیتی است، اگر ما نمی‌فهمیم، ما بی اهمیتی هستیم و الا آن دعا واقعاً با اهمیتی است. فرض کنید در خود همین دعا، می‌گوید: يَا مَنْ اَسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَطَاعَتُهُ غِنَى، و دنباله‌اش اِرْحَمَ مَنْ... ای کسی که اسمت را که می‌برم، خودش یک دواست، یعنی چه؟ یعنی دیگر دوا نخوریم؟ فقط اسمش را ببریم؟ نه! دواى بدون شفا که نمی‌شود. شفایش را هم فرموده: وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ، یادش شفا می‌دهد، یعنی وقتی بخوانید باید یادش بکنید، اگر بخوانید اسمش و یادش نکنید، فایده ندارد.

وَطَاعَتُهُ غِنَى، به قول خداوند می‌فرماید: أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ<sup>۱</sup>، ما همه

فقیریم، ناداریم، ثروتمان چیست؟ طاعتُهُ غنی، عبادت او سرمایه تان است. یعنی چطوری؟ هیچ، معنی اینها را منطبق حالمان نمی فهمیم. منتها اگر معنی آن را بفهمیم، بسیار عالی است، خیلی خوب است ولی معنی آن را نفهمیده، همینطور می گوئیم.

نفهمیده حمد می خوانیم، می گوئیم: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**، خدایا فقط تو را می پرستیم و فقط از تو یاری می گیریم. خدا، العیاذ بالله، اگر بگوئیم شکلی هست، یک لبخند... می زند می گوید عجب احمقی هستی، خیال می کنی که من نمی فهمم؟! پس جوابش چیست؟ جوابش این است که بگوئیم: خدایا! خودت گفتی این حرف را بگو. خدا می گوید: کی من به تو گفتم؟ من گفتم وقتی که نماز می خوانی، در نماز این را بخوان. تو نماز می خوانی؟! نه اینی که می خوانی نماز نیست، مسخره است.

به این جهت گفته اند هرکاری باید با اجازه ی پیر باشد. به این جهت که او تشخیص می دهد که تو در چه حالی هستی؟ در چه مرحله ی سلوکی هستی؟ و معنا را خواهی فهمید یا نه؟ این از نقاط مبهمی است که ما

احساس می‌کنیم و در نظر غیردرویش از نقاط انتقادی درویشی است و حال آنکه نکته‌ی جالب و ترقّی‌معنوی درویش‌ها و سالک به واسطه‌ی فهم اینهاست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

وقتی دید کج باشد، یا جلوی چشم عینک بدبینی، عینک دودی بگذاریم، گل سرخ را زرد می بینیم. سیاست امروز در دنیا همینطور شده. یک عینکی که روی چشم می آید، به این جهت آنهایی هم که می خواهند ایراد و انتقاد بگیرند، هر کارش بکنیم انتقادش هست. این انتقاد را باید گوش داد. همان حرفی که من در مقابل فرمایش حضرت صالح علیشاه، امتحاناً از من پرسیدند، من عرض کردم، گفتم باید گوش بدهند آنوقت ها یک واعظ بود مثل اینکه، کم بودند، یک واعظی در بروجرد رفته بود خیلی هم بدگویی کرده بود، گفتم گوش بدهند، اگر راست می گوید راست از مهم یا غیر مهم، اگر مثلاً می گوید که در نماز جماعتشان صف ها منظم نیست، اگر راست می گوید، شما گوش بدهید.

بشر ما را مهم ترین دشمن خود می داند، البته تورات یکطوری می گوید ولی در اخبار ما هم شبیه به همین هست، مار باعث شد که آدم آن اشتباه را بکند و سیب را بخورد و از بهشت بیرونش کنند. این است که از همانوقت ها دشمن ما بوده و از همین دشمن الان از زهرش یعنی مایه ی دشمنی، مایه ی دشمنی اش ما واکسن می گیریم، آمپول، سرم می گیریم، این چیزها

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۳۰ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

را می‌گیریم و باعث شفای مردم می‌شود ولی ما مار را بگوییم که به به! عجب مار قشنگی است، الان زهری که زیر نیشش هست، خیلی قیمت دارد، هر گرم آن چند میلیون قیمت دارد، پس بغلش کنیم! حالا منظور این سیاست‌های حالا هم همین زهر دشمن است که مار....

ما وقتی می‌گوییم از این سیاست‌ها بدمان می‌آید. این ایراد را هم می‌گیرند که راست است، منتها جوابش حرف نیست، عمل ماست. ایراد می‌گیرد که پیغمبر اول سیاستمدار جهان اسلام بود، علی علیه السلام همینطور، خیلی صحابه‌ی بزرگ، سلمان و دیگران سیاستمدار بودند. شما چطور می‌گویید: «ما اصلاً دخالت نمی‌کنیم»؟ نه! ما اگر سیاستمداران علی باشد، خاک پایش توتیای چشم ماست ولی ما در ایران هم ضحاک داشتیم، هم جمشید و هم دادگرهایی که بودند، زیادند. یکی از خصوصیات این سیاست‌های امروز این است که می‌گردند هر جا یک دستگیره‌ای، یک چیزی هست که به دردشان می‌خورد، می‌گیرند. حالا این اگر دُم مار باشد می‌گیرند، اگر طنابی هم باشد می‌گیرند، فرقی برایشان نمی‌کند.

این سیاست به درد ما نمی‌خورد. اگر هم هر کدامتان، هر کدام از درویش‌ها در یک موقعیتی ناچار شدند و تشخیص دادند

که باید اینجا مثلاً کاری کنند، خودشان می دانند. آدم هزار خطا می کند، این هم یک خطا ولی درویشی به هیچ وجه کار ندارد.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ<sup>۱</sup>، بالاترین دشمنان اسلام در اول، مشرکین بودند، کسانی که بت می پرستیدند دیگر حالا البته آنطور مشرکی وجود ندارد ولی مشرکین خیلی هم بیشتر شدند. خطاب به مؤمنین می فرماید: شما لعن نکنید کسانی را که به جای خدا دیگری را، دیگران را، بت ها را پرستش می کنند، آنها را لعن نکنید، چرا؟ دنباله اش هم می فرماید: چون اگر لعن کنید، آنها هم احمقانه و از تعصب، خدا را لعن می کنند، العیاذ بالله.

آنوقت ما دست لعن مان و تکفیرمان و نمی دانم تجلیل مان و اینها فراوان است. بعد هم در تاریخ، سیاست، همه ی اینهایی که انحرافی هستند، اینها مسلمان هستند. وهابی ها را نمی شود گفت که مسلمان نیستند! مسلمان هستند، منتها مسلمانی که یک گوشه از مسلمانی شان می لنگد یعنی ناقص است، انحراف دارد. ما حق نداریم آنها را لعن کنیم منتها در طی تاریخ آمده اند و دیده اند لعن نمی توانند بکنند می گویند: اینها اصلاً مسلمان نیستند، آنوقت لعنشان می کنند! خیلی ها در همان تاریخ، خوارج را می گفتند

مسلمان نیستند، مثل اینکه آن کسی که قتلی می‌کند، باید اعدامش کرد ولی هرکسی شهادتین بگوید مسلمان است. به هر جهت این سیاستِ امروز دنیا اینطور می‌کند که از پیغمبر و امام و همه‌ی اینها آلت دست می‌شود. حالا خودشان نیستند، تولدشان، وفاتشان، نمی‌دانم همه‌ی اینطور چیزها را جشن بگیرند یا عزاداری کنند. در این، نیت خیر ندارند، و الا ما نه تنها سه روز بلکه همه‌ی ایام مان عزادار فاطمه هستیم. ان شاء الله خداوند به ما چشم بینا و عقل سالم بدهد، ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

فراموشی یکی از نعمت‌های خداست. نگویید چطور فراموشی نعمت می‌شود؟ چرا. الان هر کدام ما، من خودم، هر چه سن بیشتر می‌شود، بیشتر دیده‌ام که پدر رحلت کرده، مادر رحلت کرده، همسر رحلت کرده، یک فرزندم رحلت کرده. خیلی از دوستانم رحلت کردند و امثال اینها. من، یک بشر معمولی، باید همه‌ی این رنج‌ها را تحمل کنم. همان روز اولی که تحمل کردم خیلی شدید بود، هر چه آمد جلو، سبکتر شد، چرا؟ چون فکر و منطق به کار افتاد، بیشتر به کار افتاد. فهمیدم که همه‌ی ما رفتنی هستیم، او رفت من هم می‌روم، او رفت من هم می‌روم دنبالش. تمام آن درد و رنج را فراموش کردم. فراموش نکردم، اسمش فراموشی است ولی به یاد نمی‌آورم. این نعمت فراموشی اگر نبود، بشر طاقت نداشت این همه ناراحتی ببیند، به قول آن شعر، خیلی جالب گفته، می‌گوید: بگو به خضر، (آخر خضر مشهور است که عمر جاودان دارد):

بگو به خضر که جز مرگ دوستان دیدن

تورا چه حاصل از این عمر جاودانی

هرچه آدم بیشتر عمر کند، بیشتر از این چیزها می‌بیند، این

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۳۰ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)



است که این فراموشی نعمت خداست.

در شرع، در وظایفی که برای ما ایجاد شده، یک نوع فراموشی دیگری هست عمده‌ی است، آزادی است یعنی ما خودمان باید حفظش کنیم، حفظش نمی‌کنیم، باطل می‌شود. مثل اینکه یک میوه‌ای، یک درختی را باید مواظبت کنیم، به موقع آب بدهیم، به موقع تقویت گیاهی به آن بدهیم، نمی‌کنیم، گیاه خشک می‌شود از بین می‌رود. این غیر از آن فراموشی است که نعمت بود. در این اگر به کسی لطمه وارد شده، نسبت به او گناهکاریم و حقّ التّاسی به نفع او ایجاد شده، باید جبران کنیم. اگر خودمان کوتاهی کردیم در آن صورت باید از خداوند معذرت بخواهیم و تقاضا کنیم جبران کند. خدا هم اینطور فراموشی‌هایی که زود می‌آید و یک خرده بشر کوتاهی کرده، اینها را می‌بخشد و می‌فرماید: **وَإِنَّمَا يُنِيسِنَاكَ الشَّيْطَانُ**<sup>۱</sup>، اگر شیطان موجب شد که یک چیزهایی را فراموش کردی، لعن بر شیطان کن، استغفار کن و از خدا بخواه که بتوانی جبران بکنی. اینطور فراموشی به این جهت می‌آید که شما به اهمّیت آن مطلبی که باید یادتان باشد و فراموش نکنید، پی نبردید، در این صورت فراموشی می‌آید. وقتی بی‌توجهی کنید فراموشی می‌آید. به این فراموشی اگر بی‌اعتنا باشید، یعنی آن

فراموشی را قبول کنید، در این صورت یک زیان بسیار شدیدی بردید. مگر متوجه شوید و درصدد جبرانش برآیید یعنی جبران کوتاهی‌ای که قبلاً داشتید را کردید.

در این فراموشی‌ها، یک فراموشی‌های ساده‌ی جزئی هست که جبران‌ش فوری مشخص شده. در نماز یادتان می‌رود که مثلاً رکعت دوم را انجام دادید یا ندادید؟ بعضی‌ها را خدا گفته و لاش کن، یعنی اگر دعای دست را یادتان رفته، اشکالی ندارد برای اینکه دعای دست جزء نماز نیست ولی بعضی چیزها، در همان نماز باید جبران بشود. طریقه‌ی جبران‌ش را هم خود خدا گفته است.

اما چیزهای اساسی که خود شما فراموش کرده‌اید یعنی با جنبه‌ی ارادی است، فراموشی بر شما وارد نشده بلکه شما فراموشی را به دست گرفتید. در مورد ذکر، بعضی‌ها می‌گویند فراموش کردیم. غالب این فراموشی‌ها مال این است که برای ذکر، آن اهمیتی که باید بدهند، نمی‌دهند و حال آنکه اساس درویشی بر ذکر الهی است، ذکر را نباید فراموش کنید. علت فراموشی ذکر هم این است که بی‌اعتنا هستید، اهمیتی به آن نمی‌دهید. کار و زندگی هم هست، با همان کار و زندگی باید ذکر را داشته باشید و با توجه به معنایش.

خود فراموشی گاهی از یک ضربه‌ای ایجاد شده، یک

ضربه‌ای می‌خورد، یک شوکی می‌شود، این فراموشی می‌آید. خیلی از بیماری‌ها هست که اینطور است. اینها که علاج دارد، باید برای درمان به پیش طبیب بروید. فراموشی‌های دیگر را هم در درجه‌ی اول باید، مصمم بشوید که فراموشی‌تان از بین برود. بعد فکر کنید اگر کسی از این فراموشی شما لطمه خورده جبران‌ش کنید و بحث فراوانی در این زمینه، روانشناسی می‌کنند که بد نیست بعضی کتاب‌ها را بخوانید ولی عمده این است که تصمیم بگیرید، از خدا بخواهید که فراموشی از شما دست بردارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

دیروز صبح صحبت کردم راجع به اینکه اینها که می‌گویند سیاستمدار و فلان و اینها، به هر چیزی که دستشان برسد، متوسل می‌شوند. مثلاً گفتم (این قسمت را صریحاً گفته‌ام) در ادارات یک پاکتی از دیوار آویزان می‌شود، می‌نویسند اسامی متبرک که مثلاً اگر آیه‌ی قرآن، اسم الله بود، اسم یا نام کسی عبدالله نوشته بود، عبدش را می‌زنند، الله را جدا می‌گذارند، در آن پاکت می‌اندازند که متبرک باشد، چی را؟ اسمش را. البته اینها این اشتباه را هم شاید کردند، خیال می‌کنند، بُّش حافی که اینقدر شخصیت پیدا کرد از همین یک کلمه که نوشته بودند: الله.

اینها که این کار را می‌کنند، حسینیه‌ی قم را خراب می‌کنند! با آن عظمت، خیلی خوب ساخته شده بود، خیلی قشنگ، خیلی زیبا و با نیت خیر ساخته شده بود، آن را خراب می‌کنند! من گفتم آقا! شما یک اسم الله کوچک را داخل پاکت می‌گذارید ولی این همه اسامی ائمه، اسامی پیغمبران، آیات قرآنی، در کاشی‌های کتیبه‌ی اینجا بود، همه را شکستید! مثل اینکه خدای شما و خدای دیگران، با هم فرق می‌کند. البته در یک مورد این مصداق دارد، وقتی که فرعون زمان موسی، داشت غرق می‌شد گفت: الان،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۱/۳۱ ه. ش.

به خدای موسی ایمان آوردم. نمی‌گویید به خدا ایمان آوردم، می‌گویید به خدای موسی. یعنی الان قبول کردم که از موسی شکست خوردم. خدا هم گفت: حالا؟! حالا؟! حالا می‌گویی؟! قبلاً عصیان کردی و مجازات می‌شوی.

بشر حافی، حافی یعنی پابرنه، بشر حافی از بزرگان شیعیان بود. امام خیلی مدّت عمرشان هم کوتاه بود، مدّت امامتشان هم کوتاه بود، دو، سه تا ائمّه زود رحلت کردند. بشر حافی ظاهراً الواتی بود، در کوچه می‌رفت. دید یک آیه‌ی قرآن یا اسم الله نوشته شده، در خاک و خاشاک است و مردم لگد می‌کنند. برداشت از خاک، تمیزش کرد (البته نگاه کرد دید هیچ پاکتی که مخصوص اسامی متبرکه باشد اینجا، در کوچه نگذاشته‌اند) این را برداشت خودش برد خانه و گلاب زد و تمیز کرد و روی طاقچه گذاشت. شب خواب دید. خواب دید که گفتند (یا خود خدا گفت یا پیغام داد) تو که اسم ما را از زمین برداشتی، ما هم تو را از زمین برداشتیم. شب خواب دید به این طریق که گفت: تو را از زمین برداشتیم. او منتظر بود، دلش تکان خورده بود. بعد صبح باز طبق معمول با رفقا و دوستان الواتش نشسته بودند مشغول غیر خدا بودند. حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رد شدند، در زدند، خادم آمد دم در، در را باز کرد، حتماً می‌شناخت. متعجب شد، در این مجلس، الان، ایشان...!

فرمودند: برو به بُشر بگو بیاید. صدایش بزن بیاید. این برگشت صدا بزند بیاید، امام دیگر این حرف را که زدند، گفتند و خودشان آمدند، راهشان را ادامه دادند. بُشر فهمید. می دانست، فهمید در واقع که چه کسی صدایش زده؟ بلند شد با عجله پابرنه، یعنی همانطوری به دو دوید. بعد که رفقا، دوستانش از او پرسیدند که آخر چه کسی بود؟! کجا می روی؟! این هیچی نگفت. ولی گفت ما رفتیم، رفتیم دیگر. آمد دنبال امام، رفت و شد بُشر حافی که الان هم در تذکرة الاولیاء شیخ عطار، جزء عرفا می نویسند. از لحاظ آقایان غیرالعرفا و ضدالعرفا، آنها هم اسمش را می نویسند، می گویند مرد بزرگی بود.

حالا منظور این نام، به عنوان مثال است و الا خود نام، خود کاغذ، خیلی کاغذها می آید نمی دانم، چه کارش کنیم؟ چطوری کنیم؟ ولی احترام گذاشتن، اهمیت دادن به اینطور بزرگانی و حالا اگر نمی توانیم همه ی عمرمان دنبالشان باشیم، لااقل در یک مورد یک قدم برداریم ولی این یک قدم هم فقط این نیست که کاغذی را برداریم، روی دیوار و... البته وقتی اختیار مطلبی در هوشیگری های اینهایی افتاد که به این بزرگان هیچ اهمیتی نمی دهند ولی سوءاستفاده می کنند، از این قبیل را زیاد می بینیم. مثلاً نوشته یک جا بیمارستان حضرت فاطمه علیها السلام آخر بیمارستان

که عَلَيْهَا ندارد. بیمارستان هم برای حضرت رضا، برای حضرت فاطمه یا حضرت زهرا نیست که تو نوشته‌ای! این دیگر حداکثر سوءاستفاده از یک نام است.

\*\*\*

همه شادمانیم همینطور که گفتم در مکتب ما، علی القاعده همیشه باید دنبال بهانه برای سرور و شادی برویم، نه برای غم. ما هر کسی در یک جایی می‌میرد، برایش عزا می‌گیریم ولی هزاران نفر متولد می‌شوند ما خبر نداریم. حالا هم معلوم نیست تا سال‌های پیش من یادم نمی‌آید که گرفته باشند حالا امسال گرفته‌اند. اسم حضرت زهرا هم شده آلت تبلیغات. حضرت زهرا آنقدر بزرگ هستند که اینها حتی نامش را نباید ببرند. اگر یک لحظه با خلوص نیت نام آن بزرگوار را ببرند و اظهار ارادت کنند، خوب است، اصلاح می‌شوند. ولی نخیر! حضرت زهرا، روز مادر. همه روز، روز مادر است، در واقع جنبه‌ی مادری بسیاری مادرها آنقدر اهمّیت دارد که آنها را در مقام معصومین قرار داده. مادر حضرت موسی که در قرآن هم اسمش را برده. مادر حضرت اسماعیل هست، هاجر. همینطور مادر خود حضرت فاطمه، خدیجه عَلَيْهَا. همه‌ی اینها، مادر ائمه‌ی ما، فاطمه‌ی زهرا که آنقدر مقامش بالاست که مقام عصمت به او دادند یعنی معصوم است و تمام ائمه، فرزندان او هستند. از

امام حسین، امام حسن، همه‌ی ائمه‌ فرزندان او هستند و همه به او چنان احترامی می‌گذارند که ما غبطه می‌خوریم که نمی‌توانیم. این تولد را هم به هر جهت اگر فقط سیاسی نباشد که فقط امسال جشن گرفتند، همیشه جشن بگیرند، بسیار خوب است. حتی این روز را تعطیل کنند. نام مادر حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن هست. از آن نظر برای اینکه اینها جلوه‌ی بیشتری در دل مؤمنین پیدا کنند و باعث نجات مؤمنین باشند، گفته حالا از زن‌های بد (از مردهای بد که خیلی مثال زده در قرآن هست) یکی زن حضرت لوط پیغمبر بود.

به هر جهت این را به همه تبریک می‌گوییم ان شاء الله موفق باشید ولو یک قدم پشت سر حضرت بروید، خدا اجرتان بدهد.

مسأله‌ی دیگر اینکه اصولی را که برای رفتار و روش ما مسلمان‌ها گفته‌اند، هیچ اصلی را به تنهایی نمی‌شود لحاظ کرد. فرض کنید مثلاً گفته‌اند اگر دشمن بود، چنین بود اینها، ترس داشتید، نماز را کوتاه کنید ولی این را ما همیشه نمی‌توانیم بگوییم چون یک آیه هست که می‌گوید فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ<sup>۱</sup>، مثلاً بگوییم ما هم نماز را کم می‌کنیم چون فکر می‌کنم که گرفتاری‌هایی باشد، نه! یکی از اصولی که هست این است که تا

---

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۱.



بتوانید یعنی «تا بتوانید» مال همه‌ی کارها هست، بستگی به قدرت ما دارد. یکی از اصولی که هست همین که از مال مشکوک، مال حرام مصرف نکنید، به بچه‌تان مال حرام ندهید. اگر بچه‌ای را شیر می‌دهید، آن ایام شیرخواری مال حرام نخورید. نه اینکه سایر اوقات بخورید، نه! مال حرام نخورید برای اینکه آن شیرتان به بچه می‌رسد، آن بچه‌تان بد درمی‌آید، گناه آن بچه هم به گردن شما می‌شود.

یک اصل دیگری هم هست وَلَا تَجَسَّسُوا<sup>۱</sup> یعنی سرت را بلند نکن، نگاه کوچه‌ی همسایه بکنی ببینی چه کار می‌کند، بروی برایش جاسوسی کنی؟ نه! تجسس نکنید، یعنی اگر مهمان کسی هستید، یک مهمان مسلمانی، لازم نیست مهمانی باشد که شب است، نماز شب می‌خواند؟ یا مثلاً هر روز به مسجد می‌رود؟ نه! مهمانید، حق ندارید تحقیق کنید که این نان که خریدی، این گوشت که به این گرانی، کمی گوشت خریدی آبگوشت کردی، پول اینها از کجاست؟ اگر بگویی، می‌گویند به تو چه؟ آنجا شما هر چه به دست مسلمان می‌رسد، پاک می‌شود. (البته برای شما پاک می‌شود، نه بطور مطلق پاک بشود). این چیز به دست مسلمان رسیده، مسلمان تصرف کرده، پس شده مال مسلمان. شما ناهاری

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

که می‌خورید از مال مسلمان تهیّه شده. حق ندارید بگویید بد است یا خوب است یا تجسس نکنید. برای اینکه این مسأله مهمتر است چون در واقع رکن آن حساب می‌شود، این است که اتحاد مسلمین و مجتمع بودن مسلمین، خیلی مهم است. این هم اهمّیتش به اندازه‌ی مال حرام است البته میزانی نیست که ما بسنجیم بگوییم به همان اندازه است، تقریباً. شما اگر چنین فضولی‌ای بکنید و بگویید این از کجاست، فلان و اینها؟ فرضاً بخواهد یک جوابی به شما بدهد و نگوید به تو چه (اگر بگوید به تو چه، کار خوبی می‌کند ولی نگوید به تو چه) یک چیزی بگوید، همان برای شما گناه است. این است که در این موارد، همه‌ی اصول اسلامی که در واقع اصول اخلاقی یک جامعه است، آنقدر فطری و طبیعی است که یک بار شنیدید، در ذهن تان می‌ماند. نگوید فراموش کردم، فراموشی ندارد. همیشه معکوسش را فکر کنید بگویید خودتان مهمان می‌شوید، نمی‌دانید این سؤال را بکنید یا نکنید؟ ببینید اگر خودتان مهمانی بدهید، مهمان تان از شما سؤال کند، نمی‌گوید به تو چه؟ اگر هم بگوید هیچ اشکال ندارد. اینقدر در این احکام شرعی، دقت کرده‌اند که تا حتی المقدور جامعه گردش خودش را بکند.

آن داستان سیّد مرتضی و شیخ مفید را بارها گفته‌ام. شیخ

مفید یکی از بزرگان مذهبی بود که لقب او را هم ائمه در واقع به او داده‌اند. یعنی علم او مفید برای شیعیان بود. دو تا شاگرد داشت، دو تا برادر: سید رضی و سید مرتضی. یکی‌شان اهل عرفان بود در این خطه سید رضی، سید مرتضی شاگرد شیخ مفید بود و فقیه بزرگواری شد که خیلی مورد توجه همه‌ی شیعیان بود. سید مرتضی بعد که بزرگ شد و مجتهدی شد، یک روز آمد به دیدن استاد خودش، شیخ مفید. آمد منزل شیخ مفید، بعد از صحبت و پذیرایی که شدند، خواست برود. آن قاطر یا اسبی که داشت، دم کوچه به یک میخ چوبی‌ای در دیوار (کوچه‌ها همه گلی بود)، این را به آن بسته بود. این در اینجا بود یک گربه‌ای از بالای پشت بام همسایه روی این اسب ادرار کرد. سید مرتضی وقتی آمد خداحافظی می‌کرد، مشغول صحبت بود با شیخ مفید، روبه‌رو به هم بودند شیخ مفید رو به بیرون بود از در، سید مرتضی رویش از این طرف بود که با این صحبت می‌کرد، کوچه را نمی‌دید. سید مرتضی خواست سوار اسبش بشود، شیخ مفید گفت آقا! من دیدم که یک گربه‌ای از بالا ادرار کرد، ریخت این رطوبت نجس است، پاکش کنید. سید مرتضی گفت: آخر شما خودتان درس دادید به ما که در همه چیز اصل بر این است که پاک است، مگر اینکه دو نفر شاهد صریحاً ببینند و بگویند که این پاک نیست، نجس است. شما یک نفرید.

(نگفت شما حضرت آیت‌الله هستید حرفتان دیگر معتبر است، نه! گفت شما یک نفرید). یک نفر دیگر دیده؟ هیچکس نگفت. سید مرتضی گفت پس شما یک نفر گفتید، با شهادت یک نفر ثابت نمی‌شود. سوار شد رفت. شیخ مفید که یقین داشت این نجس است، چون دیده بود ولی اصل بر این بود که این پاک است. گفتند نامه حضور امام زمان بنویسیم. امام زمان غایب بودند ولی بعضی آقایان مجال داشتند، مجاز بودند نامه بدهند. نامه نوشتند، توقیعی از ناحیه‌ی امام زمان صادر شد، فرمودند که گرچه شیخ مفید مورد احترام و اعتماد کامل ماست ولی حکم شرعی دو نفر باید باشند و لذا حق به جانب سید مرتضی است. اینقدر دقیق شده‌اند برای اینکه میانه‌ی مسلمی به هم نخورد. با هم بیخود جنگ و جدال نداشته باشند.

این دیگر باید تمام این اصولی که گفته شده، در هر لحظه آنچه مورد استناد است، مورد لزوم است، به خاطر بیاوریم و به آن عمل کنیم. نه اینکه فقط یک حرف. که آن مثلی است می‌گوید:

كُلُّوْا وَاشْرَبُوْا رَا دُوْرَ كُوْشِ كُنْ

وَلَا تُسْرِفُوْا رَا فِرَاْمُوْشِ كُنْ

البته بعضی‌ها برای اینکه این گناه را نکرده باشند، نه تنها وَلَا تُسْرِفُوْا را فراموش می‌کنند، همه‌اش را فراموش می‌کنند.

\*\*\*

برای بیماران هم همه‌مان از خدا بخواهیم خداوند به آنها شفا بدهد. یک شعری می‌گوید:

گفت پیغمبر که یزدان مجید

از پی هر درد درمان آفرید

درمان آفریده، درمان هم هست منتها قرار نیست اگر همه‌ی درمان‌ها همیشه اثر کند دیگر همه‌ی ما عمر نوح خواهیم داشت. داشته باشیم ما که بخیل نیستیم ولی خدا اجازه نداده. لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ<sup>۱</sup>، هر شخصی یک مهلتی دارد و جای دیگر فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا<sup>۲</sup>، برایش یک مدّت معینی مقدرّ کرد. همه هم در همان وقت می‌میرند. اگر اتفاقاً، (تصادف البتّه در درگاه خدا وجود ندارد، ما اسمش را می‌گذاریم تصادف)، اگر تصادفاً یک نفر زودتر بیمار شد و داشت می‌مُرد ما از خدا می‌خواهیم، حالا زود است، لطفاً یک خرده دیرتر بمیرد. اگر هم تازه موقعش باشد، می‌گوییم: خدایا! یک خرده دیرترش کن ولی به هرجهت مقدرّ خداست و محتاج به یکی دعا است و یکی دواست، هیچکدام را فراموش نکنیم. نه دعا و نه دوارا، ان شاء الله.

۱. سوره اعراف، آیه ۳۴ / سوره یونس، آیه ۴۹.

۲. سوره فرقان، آیه ۲.

## فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عُشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق (علیه السلام) (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد (علیه السلام) (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

۲۰۰	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
۱۰۰۰	۷	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۴-۱۳۸۲ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
۱۰۰۰	۸	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۷-۱۳۸۴ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)
۱۰۰۰	۹	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
۱۰۰۰	۱۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹
۱۰۰۰	۱۱	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
۱۰۰۰	۱۲	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عُشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۸۹-۱۳۸۸) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
۱۰۰۰	۱۳	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸
۱۰۰۰	۱۴	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)
-	-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
۱۰۰۰	۱۵	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	



۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۱۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۲ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین ۱۳۹۳	